

ماجرای معافیت علمای شیعه در جنگ جهانی اول / شباهت علامه مجلسی و نویسنده «اعیان الشیعه»

۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۳ ساعت ۰:۳۸

گفته می‌شود اگر تألیفات مرحوم مجلسی را بر روزهای عمر ایشان تقسیم کنند، سهم هر روز او جزوهای خواهد شد. این سخن را بعضی اشخاص اغراق آمیز دانسته‌اند، اما علامه سیدمحسن امین نظر دیگری دارد.

چهارم رجب سال ۱۳۷۱ هجری قمری مصادف به ۳۰ مارس ۱۹۵۳ میلادی عالم بزرگ شیعی سیدمحسن امین از علمای شیعه در بیروت درگذشت و پیکر مطهرش در صحن حرم زینب کبری(س) در دمشق دفن شد.

از علامه امین کتاب «اعیان الشیعه» مشتمل بر ۱۰ جلد رحلی بزرگ بر جای مانده است که جلد اول و بخشی از جلد دوم آن، شامل مقدمه و شرح زندگی پیامبر اکرم(ص)، فاطمه زهرا(س) و امامان شیعه(ع) است و از اواسط جلد دوم تا آخر جلد دهم شرح حال شخصیت‌های شیعه آمده است.

همچنین آثار دیگری نظیر «حق الیقین فی لزوم التالیف بین المسلمین» در ضرورت وحدت امت اسلامی و «کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب» در نقد وهابیت، «لواعج الاشجان فی مقتل الحسین» و «التنزیه لاعمال الشبیه» در کارنامه خود دارد.

به مناسبت سالروز درگذشت علامه بزرگوار سیدمحسن امین عاملی شقرایی به بازخوانی اجمالی زندگانی اش به روایت خودش از جلد دهم، جزء پنجاه و دوم کتاب «اعیان الشیعه» می‌کنیم که در ادامه می‌آید:

*نسب

من، ابومحمد باقر، محسن فرزند سید عبدالکریم که نسبم با چند واسطه به زید شهید فرزند امام زین العابدین(ع) منتهی می‌شود، در قریه «شقرآء» از توابع جبل عامل در سال ۱۲۸۴ متولد شدم، اکنون که مشغول تحریر این کلمات هستم اول شوال ۱۳۷۰ است و هشتاد و شش بهار از عمرم می‌گذرد، با اینکه به مرحله «رب انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیباً» رسیده‌ام، ضعف و انواع بیماری‌ها تنم را که پی در پی با مشکلات و اندوه زمانه دست و پنجه نرم کرده، می‌آزارد و علائم مرگ یکی پس از دیگری خود را

مع الوصف الحمد لله همت و جدیت به همان میزانی که در دوران جوانی بوده باقی است و با اینکه از تواناییم بر انجام کار کاسته شده الحمد لله مشاعرم سالم است و موفقیت بر مطالعه، تصنیف و تألیف، شبانه‌روز همچون گذشته ادامه دارد و به کار دیگری، جز آنچه ضرورت اقتضا کند، نمی‌پردازم، نمی‌دانم مرگ حتمی کی فرا می‌رسد، ولی گویا در چند قدمی من است! از خداوند متعال حسن عاقبت و ادامه طاعت و موفقیت برای اتمام و چاپ این کتاب اعیان الشیعه را خواهانم.

مکرر از بزرگان فامیل شنیده‌ام که اصل ما از «حله» بوده، یکی از اجدادم بنا بر درخواست اهالی جبل عامل به این منطقه عزیمت می‌کند تا مرجع دینی مردم باشد، خاندان ما معروف به «قشاقش» یا «قشاقیس» بوده، دقیقاً روشن نیست از چه رو چنین نسبتی داشته است، اما اکنون به واسطه انتسابی که به سیدمحمدامین فرزند سیدابوالحسن موسی و پدر جد ما سیدعلی امین دارد به «آل امین» معروف است...

*دوران کودکی

یگانه فرزند خانواده بودم، بیش از هفت بهار از عمرم نگذشته بود که مادرم مرا نزد معلم قرآنی که در روستا بود برد، وقتی قدم به مکتب خانه نهادم، چنانکه طبیعت کودکان است، دلم سخت گرفت و به شدت آزرده خاطر شدم، از طرفی دیگر آن روزها بر فضای مکتب‌خانه‌ها نحوه‌ای قساوت و بیرحمی حاکم بود، چوبه فلک بر دیوار بالای سر معلم آویخته شده بود، دو عصای کوچک و بزرگ در کنار معلم بود، بچه‌ها در کنار او نشسته بودند، آن گاه که بر کسی خشم می‌گرفت به تناسب دور و نزدیک بودن از یکی از عصاها استفاده می‌کرد و هر گاه بر همه غضب می‌کرد، با عصای بلند بر پاهایشان می‌نواخت، کودکان را نیز گویا جز صبر و تسلیم چاره‌ای نبود، زیرا بیم آن داشتند که در صورت اعتراض با فلک پذیرایی شوند، اولیای دانش‌آموزان نیز به تصور اینکه اعمال این روش به مصلحت کودک است، اعتراضی نداشتند بلکه چه بسا به معلم می‌گفتند: گوشت مال تو و پوست و استخوان مال ما!

آن روز نزد معلم ماندم، ولی روز بعد از رفتن به مکتب سر باز زدم! پدر و مادرم نمی‌خواستند مرا مجبور کنند چون به تنها فرزند خانواده خود عشق می‌ورزیدند، از این رو مادرم آموزش مرا خود به عهده گرفت، نوشتن را نیز نزد بعضی از بستگان خوش خط در مدت کوتاهی آموختم، در کودکی اشتیاق چندانی به بازی در خود نمی‌دیدم، شنا و اسب سواری و رزم‌آوری را چنان که در آن محیط معمول بود، فراگرفتم، به هر حال، گرچه آن روز آموزش با قساوت همراه بود، ولی نمی‌توان گفت بهره‌های اخلاقی و دینی امروز با آن روز برابر است...

*قحطی در عراق

بیش از سه سال در عراق قحطی پدید آمد، عائله من به هفت نفر رسیده بود، همزمان در جبل عامل نیز قحطی آمده بود، از این رو

در سال، فقط پنج لیبره عثمانی برای ما می‌آمد، این پنج لیبره مشکلی را از ما هفت نفر حل نمی‌کرد، ممر دیگری هم نبود، عادت هم نداشتیم نزد کسی حاجت ببریم، سال اول بعضی از اثاثیه را که تا حدودی می‌شد بدون آن زندگی کرد، فروختیم و میانه‌روی را مراعات کردیم، آن سال گذشت. قحطی همچنان ادامه داشت ولی چون گذشته بی‌اعتنا به آنچه پیش آمده و با عفت نفس، ملازم درس و بحث بودیم، سال بعد بعضی از کتاب‌ها را که نیاز چندانی به آن نداشتیم، فروختیم.

سال سوم نیز زیور آلات عیال را ولی سال چهارم نه اثاثی بود که بفروشیم و نه کتاب و نه زیورآلات، قحطی هم ادامه داشت، لیکن برای ما هیچ چیز عوض نشده بود، بی‌اعتنا مواظب درس و مطالعه خود بودیم، گویا اصلاً مساله‌ای اتفاق نیفتاده بود، اما خدا می‌دانست که چه وضعی داشتیم، از این رو خدا ما را رها نکرد و مثل همیشه بر ما تفضل کرد، عصری بود مشغول مطالعه بودم، کسی در زد، دیدم شیخ عبداللطیف شبلی عاملی است، نامه‌ای به من داد از شیخ محمد سلامه عاملی، مفاد نامه این بود: شخصی به نام حاج حسین مقداد ده لیبره عثمانی یا بیشتر به من داده که به شما بدهم.

من شخصی به این نام را نمی‌شناختم و سابقه نداشت شیخ محمد سلامه با این همه رفت و آمدی که پیش ما داشت، چنین کاری انجام دهد، دانستم که این وسعت رزق از عنایات خداوند تبارک و تعالی است.

*جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول سال ۱۳۳۲ ق شروع و ۱۳۳۶ قمری خاتمه یافت، در این مدت من در جبل عامل بودم، به ذهنم رسید که چون بعضی از پسرها به سن سربازی رسیده اند خوب است بچه‌ها و خانواده را به دمشق منتقل کنم، ابتدا همه آنچه را داشتیم به قیمت ارزان فروختیم و کوچ کردیم، ولی بعد دیدیم گویا اگر در شقراء می‌ماندیم از خطر دورتر بودیم، از این رو برگشتیم.

گاه با مشکلاتی رو به رو می‌شدیم، به جایی رسید که هیچ چیز برای خوردن نداشتیم، قحطی شدیدی پیش آمد به فضل الهی توانستیم چند رأس حیوان تهیه کرده به کشاورزی بپردازیم، بدین جهت وضعمان بهتر شد.

در زمان جنگ، بیماری وبا در جبل عامل شایع شد تا آنجا که یک روز در روستای کوچک شقراء دوازده نفر مردند! تابستان بود و ماه مبارک رمضان، مردم در غسل دادن و دفن امواتشان کوتاهی می‌کردند، حتی برادر از ترس سرایت بیماری، حاضر نمی‌شد جنازه برادر خود را غسل دهد، بلکه مرده‌ها را بدون غسل دفن می‌کردند، از طرف دیگر ژاندارم‌ها برای سربازگیری خانه به خانه می‌گشتند و این موضوع، وضع را بدتر کرد، زیرا مردم از ترس آن‌ها در خانه‌ها مخفی شده در را می‌بستند و برای تشییع و تجهیز مردگان حاضر نمی‌شدند.

در این میان اهل علم را برای سربازی فرا خواندند، هیچ کس از این قانون جز ائمه جماعات مستثنی نبود، قانون عثمانی چنین بود که منتخبین برای امامت می‌بایست یا مدرک شرعی داشته باشند و یا از طرف حکومت برگه معافیت و شیعیان هیچ یک را

نداشتند، این مسأله نیز به فضل الهی به آسانی حل شد و از استانبول تلگرافی رسید که ائمه جماعات شیعه نیز از معافیت سربازی برخوردارند.

*تالیفات

گفته می‌شود اگر تالیفات مرحوم مجلسی را بر عمر وی تقسیم کنند، سهم هر روز او جزوهای خواهد شد. این سخن را اغراق آمیز دانسته‌اند، با اینکه وی هم دستیار داشت و هم ثروت که ما این دو را نداشتیم، گاه می‌شد که برای مقابله و تصحیح مطبعی کتابی که چاپ می‌کردیم، کسی نبود کمک کند و به تنهایی مقابله و تصحیح می‌کردم که وقت زیادی را اشغال می‌کرد، لیکن ما تا توانستیم عزلت گزیده از مردم دور بودیم، البته نظارت بر امور اجتماعی و فصل خصومت و تدبیر امور معاش و مسائل دیگر نیز بود.

ما تالیفات فراوانی داریم که بعضی از آن‌ها مکرر چاپ شده و برخی به زبان‌های دیگر ترجمه شده است، بیشتر آن‌ها متجاوز از پانصد صفحه است تنها «اعیان الشیعة» بالغ بر صد جلد خواهد شد، اگر آثار مطبوع و غیر مطبوع و استنساخ شده من بر عمرم تقسیم شود سهم هر روز کمتر از جزوهای نخواهد بود با اینکه معینی جز خداوند متعال نداشتیم.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۲۵۲۲/ماجرای-معافیت-علمای-شیعه-جنگ-جهانی-اول-شبهت-اول-جهانی-جنگ-شیعه-علمای-معافیت-ماجرای-۲۲۵۲۲>